

سرزمین قصه‌ها

قصه‌های پرتوی

به نام خدای مهربان

ساله‌ها



جغد عینکی

و ۳ قصه‌ی دیگر

جان استیمسون • ترجمه‌ی فاطمه زرگری • تصویرگر: لیز پایچون

چاپ سوم



کتاب‌های قاصدک
واحد کودک و نوجوان
موسسه‌ی نشر و تحقیقات زکر



دفتر و نمایشگاه مرکزی:

تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۱۰، طبقه اول غربی

تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳

کد پستی: ۱۳۱۵۸۵۳۴۹۳ • سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۶۳

www.zekr.co • Email: zekr_publishery@yahoo.com

قصه‌هایی برای ۵ ساله‌ها

• جغد عینکی و ۳ قصه‌ی دیگر

• نویسنده: جان استیمسون • مترجم: فاطمه زرگری

• تصویرگر: لیز پایچون

• مدیر هنری: حسین نیلچیان • صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

• تبراز: ۱۵۰۰ جلد • چاپ سوم: ۱۳۹۳ • کد: ۸۹/۳۶۲

• لیتوگرافی: کارا • چاپ و صحافی: قدیانی

• شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۳۷۲-۵

• شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۳۸۸-۶

• کلیه‌ی حقوق محفوظ است.

•

: استیمسون، جان Stimson, Joan

: جغد عینکی و ۳ قصه‌ی دیگر / نویسنده جان استیمسون

: مترجم فاطمه زرگری / تصویرگر لیز پایچون

: تهران: نشر ذکر.

: مصور، رنگی (۳۲ص).

: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۳۷۲-۵

: فینا

: بالایی عنوان: قصه‌هایی برای ۵ ساله‌ها

: گروه سنی: ب، ج

: داستان‌های کوتاه، تخیلی.

: پایچون، لیز، تصویرگر

: Pichon, Liz

: زرگری، فاطمه، ۱۳۵۳، مترجم

: ۱۳۸۹ ج ۴۹۴ الف ۸۰۸/۸۲ دا

: ۲۰۷۹۷۷۵

وضیعت فهرست

یادداشت

یادداشت

موضوع

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

میمون کوچولو در مدرسه

میمون کوچولو خیلی هیجان‌زده بود. چون می‌خواست با آندرو به مدرسه برود. هر پنج‌شنبه، خانم معلم اجازه می‌داد که یکی از بچه‌ها، حیوان خانگی خودش را سر کلاس بیاورد. نوبت آندرو شده بود و او هم به اندازه‌ی میمونش هیجان‌زده بود. آندرو تمام راه را آواز خواند و میمونش هم توی پیاده‌رو جست‌وخیز کرد.



خانم معلم وقتی که میمون را دید، خیلی تعجب کرد و گفت: «وای، خدای بزرگ!»

او فکر می کرد که بچه ها معمولاً در خانه خرگوش یا لاک پشت نگه می دارند. یک جعبه ی کوچک در کلاس بود که حیوانات بچه ها را توی آن می گذاشتند. اما آن جعبه برای میمون، کوچک بود.

خانم معلم کمی فکر کرد و گفت: «میمون می تواند جای استیون بنشیند.» چون استیون، آبله مرغان گرفته بود و به مدرسه نیامده بود.

میمون کوچولو آن جا نشست. خانم معلم برای حضور و غیاب، اسم بچه ها را یکی یکی خواند، میمون کوچولو ناگهان درپوش میز استیون را باز کرد و بامبی محکم زد به هم. بچه ها شروع کردند به خندیدن.



خانم معلم گفت: «میمون کوچولو! ساکت بنشین.»



بعد، ادامه داد: «بچه‌ها! ما امروز می‌خواهیم اعداد یک تا ده را یاد بگیریم.»
میمون کوچولو دوباره درپوش میز را باز کرد و یک بسته چیپس نصفه توی آن پیدا کرد. تند و تند چیپس‌ها را خورد، بعد پاکتش را باد کرد و ترکاند.

خانم معلم از روی صندلی‌اش پرید بالا و بچه‌ها از خنده غش کردند.
خانم معلم گفت: «میمون کوچولو! دلم نمی‌خواهد دوباره بگویم آرام بنشین. حالا همه سر جایشان ساکت بنشینند.»
بچه‌ها مشغول کارشان شدند. میمون کوچولو حوصله‌اش حسابی سر رفته بود.
همه‌ی این‌ها برایش بی‌معنی بود.
چین اعداد یک تا نه را درست نوشت و خانم معلم هم به او یک ستاره‌ی نقره‌ای جایزه داد.



بعد از زنگ تفریح، خانم معلم جعبه‌ی وسایل نقاشی و کاردستی را باز کرد و از توی آن کاغذ، رنگ، قلم‌مو، کاغذ رنگی، مداد شمعی و چسب بیرون آورد.

میمون کوچولو با خودش فکر کرد: «این جالب‌تر است.»

خانم معلم گفت: «من از شما می‌خواهم یک سفینه‌ی فضایی بسازید. بعد هم یک نقاشی از پرواز آن بین ستاره‌ها و سیاره‌ها بکشید.»

